اندیشه داستان | شکوفه سادات مرجانی

مروری بر رمان «نور ثنگر ابی»

«هیچ مردی از این ناراحت نمی‌شود که کسی از زن محبوبش تعریف و تمجید کند. خود آن زن است که می‌تواند این را به ناراحتی برای مردش تبدیل کند.»؛ بخشی از کتاب «نور ثنگر ابی» نوشته جین آستین، نویسنده زن انگلیسی را خواندید. کتاب «نور ثنگر ابی» یا «صومعه شمالی» نوشته جین آستین در سال ۱۸۱۸ منتشر شد، اما گویا نویسنده نوشتن آن را در سال ۱۷۹۴ شروع کرده بود. او در سال ۱۸۰۳ آن را با عنوان «سوزان» به ناشری سپرد ولی سال‌ها گذشت و کتاب منتشر نشد. جین آستین در سال ۱۸۱۶ متن را بار دیگر برای انتشار آماده کرد؛ در مارس ۱۸۱۷ نام اثر را به دوشیزه کاترین تغییر داد اما از انتشار آن صرف‌نظر کرد. سرانجام بعد از مرگ جین آستین، این اثر با عنوان «نور ثنگر ابی» در دسامبر ۱۸۱۷ و درست چند ماه بعد از مرگ او چاپ شد.

«نور ثنگر ابی» داستان یک دختر ۱۷ ساله معصوم، مهربان، ساده، پاک و خوش‌دلی است که کاترین مورلند نام دارد. کاترین مورلند در خانه‌ای کوچک در کنار خانواده در روستایی زندگی می‌کرد که بسیار به آنجا و شرایط زندگی‌اش علاقه داشت. او به دعوت یکی از دوستان خانوادگی‌شان که فرزندی هم ندارد، قبول می‌کند تا همسفر آنها شود و به شهر باث بروند.

در روزهای ورود به شهر و محل زندگی جدیدش با آدم‌های مختلف و جورواجوری برخورد می‌کند و آشنا می‌شود و همچنین با اتفاق‌های گوناگونی دست‌وپنجه نرم می‌کند و تجربه‌های تازه و جدیدی را به‌دست می‌آورد.

او در یکی از این دیدارها شیفته مردی به نام هنری تیلنی می‌شود. هنری او را به عمارت خانوادگی خود در نورثنگر ابی دعوت می‌کند. کاترین که عاشق داستان‌ها و رمان‌های ترسناک است، به محض رسیدن به آنجا اجازه می‌دهد که فضای رعب‌انگیز و سنگین نورثنگر ابی، ذهنش را پر از شک و تردیدهای عجیب و غریب کند و همه‌چیز برایش حالت رازآلود پیدا کند.

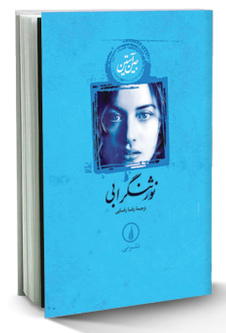

او به مرگ مادر خانواده به شکل یک معمای جنایی نگاه می‌کند و خانواده تیلنی را خانواده‌ای مخوف تصور می‌کند که در پس مرگ و زندگی اعضای خانواده، محل زندگی و رفت‌وآمد آنها رازی نهفته است اما طی داستان او متوجه می‌شود که اشتباه گرفتن زندگی با هنر، چقدر می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد. او یاد می‌گیرد که دنیای اطراف و پیرامون ما بسیار واقعی‌تر از رمان‌ها و داستان‌های درون کتاب‌هاست و برای قهرمان‌بودن لازم نیست شبیه رمان‌ها زندگی کرد. هر فرد قدرت این را دارد که قهرمان زندگی خودش باشد. شاید نویسنده دوست داشته است که به این نکته نیز اشاره کند که انسان به اطرافش و دنیای پیرامونش آنطور می‌نگرد که فکر می‌کند. نگاه ما از افکار، مطالعات و رفت‌وآمدهای ما نشأت می‌گیرد؛ چیزی که به‌صورت جدی و به وفور در دین ما تأکید شده است.

در لابه لای داستان نویسنده مواردی همچون رعایت ادب در گفتار و رفتار، روابط مناسب بین افراد، تفاوت علاقه حقیقی و هوسرانی و سوءاستفاده و... را نیز در کنار به تصویرکشیدن زندگی شهری و روستایی و مزایا و معایبش بیان می‌کند.

شاید در نگاه اول کتاب یک داستان معمولی را مطرح کند اما جملاتی دارد که در عین کوتاه‌بودن شما را متوقف می‌کند و شما را به اندیشیدن درباره آن وادار می‌کند.

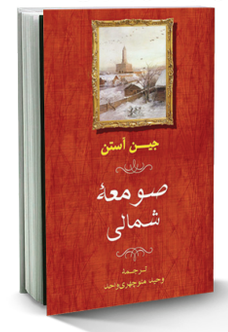

متن کتاب کلاسیک است و دست‌کم ۲۰۰ سالی از آن می‌گذرد اما این گذر زمان باعث نشده است که جملات و داستان آن به درد امروز روز نخورد. مثلا در قسمتی از کتاب نویسنده این جمله که «اگر آدم به موقع کوتاه بیاید نشانه تشخیص درست است.» را نوشته است که انسان با کمی تامل و تطبیق به این نتیجه می‌رسد که چقدر این جمله به احوالات زندگی ما و روزگار ما شباهت دارد و می‌تواند مفید باشد و یا در جایی دیگر می‌نویسد: «از دست‌دادن، شاید گاهی نوعی به‌دست‌آوردن باشد» که با کمی تفکر پی می‌بریم که با یک جمله به ظاهر ساده اما بسیار فلسفی و البته تجربه‌شده مواجهیم. چه خوب که فکر کنیم چه چیزی از دست می‌دهیم تا چه چیزی به‌دست بیاوریم آن وقت حتما به ارزشمندی و دستاوردهای این معامله و دادوستد بیشتر فکر می‌کنیم.

جین‌آستین، نویسنده کتاب «نورثنگر ابی» یکی از معروف‌ترین نویسندگان و رمان‌نویسان انگلیسی در دنیاست که کتاب‌های او مخاطب‌های بسیاری را در سرتاسر جهان به‌خود اختصاص داده است و باعث شده است تحولی عظیم در ادبیات غرب به‌وجود آورد و بسیار سخت آن را تحت‌تأثیر و دگرگونی قرار داد. او در زمینه زنان، تکیه بر شناخت زنان و تسلط بر گوشه و کنایه‌های زنان توانست تحول بسیار بزرگی در جهان به‌وجود آورد و رمان‌هایش را بسیار پرفروش و جذاب کند.

این نویسنده در سال ۱۷۷۵ چشم به جهان گشود و در تمام طول عمرش توانست ۶ رمان خلق کند که همین تعداد کتاب موجب کسب مقام والایی برای او در ادبیات انگلیس شد. به‌نظر نقادان، این نویسنده نبوغی دو وجهی داشت، طنز قدرتمندی که در نوشته‌هایش دیده می‌شود (طنز سیاه) از آشنایی او با اخلاقیات و روحیات انسان‌ها حکایت دارد.

ترجمه نورثنگر ابی توسط رضارضایی انجام شده و نشر نی این کتاب را در ۲۸۰ صفحه منتشر کرده است.

نقش خدا در تاریخ

مروری بر نظریات اندیشمندان غربی و اسلامی پیرامون نقش خداوند در خلق حوادث تاریخی

تاریخ اندیشی | سیدمیثم میرتاج‌الدینی

از مسائلی که ذهن اندیشمندان را در طول قرن‌ها به‌خود مشغول داشته، مسئله «نقش آفرینان در تاریخ» است. تاریخ را چه کسانی می‌سازند؟ خدا؟ انسان؟ اقتصاد؟ و...؟ برخی یک و برخی دیگر عواملی چند را تاریخ‌آفرین می‌دانند. اغلب خداپرستان گمان داشتند اگر غیر از خدا را تاریخ‌ساز بدانند، از قدرت خدا یا خدایان کاسته‌اند و از سوی دیگر برخی می‌پنداشتند اگر انسان را محور قرار ندهند، آزادی او را سلب کرده و وی را غیرمسئول انگاشته‌اند. در این میان آرای دیگری که نه این بود و نه آن، هم خودنمایی می‌کرد و عوامل مادی را تاریخ‌ساز معرفی می‌کرد. به‌عبارت دیگر مورخ ماقبل مدرن، تاریخ و گذشته را مستقل از وجود و طرح کلی عالم نمی‌دانست و حوادث را در ذیل مشیت الهی تفسیر می‌کرد؛ درحالی که فلسفه، تاریخ مدرن حوادث را امری موجود تفسیر کرده و تاریخ را مستقل از هستی مطلق تصور کرده است. از این‌رو در هر مرحله‌ای می‌توان شاهد نظریاتی بعضا منبعث از این مراحل درباره نقش عوامل مختلف در تاریخ از جمله خداوند بود. پیچیدگی نقش‌آفرینی خداوند در تاریخ از یک‌سو، کمرنگ‌بودن این نقش در گمان برخی اندیشمندان از سوی دیگر و لزوم درست‌اندیشی درباره نقش خداوند در تاریخ، ایجاب می‌کند نظرات مختلف در این‌باره را جویا شویم. آنچه در ادامه خواهد آمد مروری است بر زحمات دکتر محمدحسین دانشکیا، عضو هیأت علمی دانشگاه معارف که در زمینه شناخت نقش خداوند در تاریخ مقاله نسبتا بلند و مهمی را منتشر کرده است.

نظریه‌های مختلف درباره نقش خدا در تاریخ

نیبور اذعان دارد که برای ذهن محدود بشری هم طرح و هم نحوه فعل خداوند در تاریخ رازآمیز و ناشناخته باقی می‌ماند اما شاید بتوان ۲نظریه عمده را دراین‌باره مطرح کرد که دیدگاه‌های متعدد ذیل این ۲قابل تعریف باشند.

الف) دیدگاه‌هایی که برای خداوند نقشی در تاریخ قائل نیستند:

گفته شده است ناباوران به خدا مانند فویرباخ و مارکس به بی‌نقشی خدا در تاریخ اعتقاد دارند. بیشتر اندیشمندان قرن نوزدهم قائل به فلسفه دیالکتیک برآن بودند که هیچ‌چیز غایی، مطلق و مقدس نیست. این گروه ماده‌گرایی تاریخی را پذیرفته بودند و تاریخ را از عوامل فوق‌تجربی و وابستگی به قوانین خارجی مبرا می‌دانستند. انگلس نیز حیات انسانی را تابع شرایط مادی می‌دانست که براساس تولیدات خود او شناخته می‌شود. باورمندان به تصادف نیز مانند نیچه نقشی برای خدا قائل نبودند و نیستند. یهود نیز برای خداوند در تاریخ نقشی قائل نیست. آنها خداوند را صرفا خالقی می‌دانند که بعد از خلق دستش در تصرفات بسته است: «و قالت الیهود یدالله مغلوله.» (مائده/ ۴۶) یهود به مشیت الهی اعتقادی ندارد و درصورت صحت این انتساب می‌توان ادعا کرد قائل‌نبودن نقش برای خدا منافاتی با اعتقاد به خدا به‌عنوان خالق ندارد. مونتسکیو هیچ حادثه تاریخی را ناشی از تصادف و اتفاق (مشیت الهی) نمی‌دانست و می‌گفت که خالق طبیعت به ماده حرکت داده است و همین کافی بوده تا موجب این همه امور متنوع و شگفت‌آور شود.

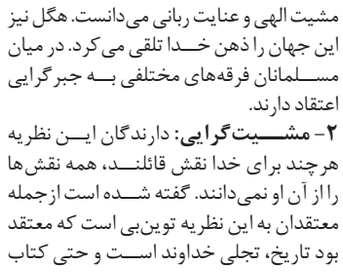

نقش خداوند از منظر قرآن

از دیدگاه قرآن عوامل متعددی در تاریخ نقش دارند؛ از این‌رو نمی‌توان آن را ذیل مشیت‌گرایی افراطی دسته‌بندی کرد. عواملی مانند انسان‌ها اعم از توده(ناس) و قهرمانان (انبیا) و گمنامان و فرشتگان و عوامل مادی و معنوی و حتی شیطان و... در قرآن به‌عنوان نقش‌آفرینان در تاریخ مورد توجه قرار گرفته‌اند.

شکی نیست خداوند به‌عنوان خالق همه موجودات، به میزان خالقیت و وجود بخشیدن به مخلوقات و دادن استعداد و توانایی‌های مختلف به آنها از جمله انسان، در تاریخ نقش دارد اما بحث از نقش خدا در تاریخ فراتر از خلق موجودات است، بلکه بحث از خالقیت حوادث است.

از این منظر برای خداوند چند نقش را مطابق آیات قرآن می‌توان درنظر گرفت:

۱- نقش اطلاعی او از حوادث

تصور شود شخصیتی برجسته در گوشه‌ای ایستاده و فقط نظاره‌گر است. او می‌بیند، صداها را می‌شنود، عمق ماجرا را می‌فهمد اما دخالتی در روند حادثه ندارد. حال اگر نقش‌آفرینان در حادثه بدانند تماشای «او» پیامدهایی خواهد داشت، چه می‌کنند؟ این همان نقش اطلاعی خداوند است. در آیات قرآنی در پس بیان یک حادثه مشاهده می‌شود که به نوعی از نقش اطلاعی «او» از حوادث سخن به میان می‌آید. برای نمونه در خلال نقل حوادث غزوه بدر و احد و تبوک، مکرر از اطلاعش از حوادث و آنچه انجام می‌گیرد خبر می‌دهد (انفال/ ۳۹؛ انفال/ ۴۷؛ آل‌عمران/ ۱۵۳؛ توبه/ ۴۲و ۴۴و ۴۷و ۶۰و ۷۸و ۹۸). اما این اطلاع صرف یک آگاهی نیست بلکه برای نظاره‌شدگان دارای پیامد است. گاهی اطلاع «او» به دخالتش می‌انجامد؛ مثلا در غزوه بدر خداوند تعداد دشمنان را کم نشان داد و فرمود اگر مردم آنها را زیاد می‌دیدند، سست می‌شدند. نمونه دیگر در جریان غزوه احد بود که خداوند خبر از اطلاع خود از درون مومنان داد و اندیشه نادرستی که مسلمانان آن را پنهان می‌داشتند و موجب شکست‌شان شد، برای آنها برملا ساخت. در اینجا اطلاع خداوند نوعی آسیب‌شناسی جبهه مومنان بود.

۲- نقش‌هایی در پس افعال بشری

انسان انتخاب‌گر و آزاد با اختیار خود در بستر تاریخ دست به اعمالی می‌زند که پیامدهایی به همراه دارد؛ پیامدهایی که تحت سنت‌ها و قوانین الهی شکل می‌گیرند. توضیح اینکه بخشی از سنت‌های الهی حاکم بر جامعه و تاریخ به‌صورت قضیه شرطیه مقرر شده است. دراین نوع از سنت‌ها اگر شرط آن از سوی انسان تحقق یابد، جزای آن از سوی خداوند و تحت نظام اسباب و مسببات تحقق خواهد یافت. عناوین برخی از این سنت‌های الهی که در کتب متعدد و با بیان اندیشمندان مختلف ارائه شده عبارتند از: ۱) سنت امداد که شامل مومنان و کافران می‌شود. این سنت مشروط به آرزوکردن و عمل انسان است. ۲) سنت ارسال امدادهای غیبی که مشروط به صبر و تقواست و شامل امداد از طریق ملائکه و ایجاد رعب در قلب کفار و تصرف در قلب مومنان و تصرف در طبیعت می‌شود. ۳) سنت استیصال که اهل باطل را ریشه‌کن می‌کند. ۴) سنت املا و استدراج که اجرای این نقش خداوند نیز مانند نقش‌های دیگر مشروط به عمل اهل باطل است؛ یعنی خداوند در پی کفر انسان‌ها نعمت‌های آنها را افزایش می‌دهد که در عمل موجب فریفتگی و غرور و مآلا ازدیاد کفر و طغیان آنها می‌شود. ۵) سنت هشدار نسبت به آینده در قالب پیش‌بینی و سایر سنت‌هایی که در جای خود مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- نقش‌های مستقل از اراده مستقیم بشری

اعمال الهی همواره تابعی از اراده بشری نیست. او-تبارک و تعالی- برای اداره جهان نیازمند تحقق اراده مخلوقات خود نیست. دست او بسته نیست و بعد از آفرینش جهان در پی تقاضای ساکنان آسمان‌ها و زمین هر روز مشغول کاری است. البته در مورد انسان چون برای او اختیار را مقرر ساخت، بسیاری از اعمال خود در ارتباط با او را مشروط به اراده انسان کرد تا نقطه‌ای که به فساد عالم منجر نشود و استقرار حق در عالم را مخدوش نسازد؛ از این‌رو بخشی دیگر از سنت‌های مطلق را که مشروط به اراده بشری نیست، مقرر فرمود؛ سنت‌هایی که فارغ از خواست مومن یا مشرک و فقط با خواست و اراده او تحقق می‌یابد و پیامد اعمال بشری نیست. به‌عنوان مثال اصل قانون‌مندی حوادث تاریخی خارج از اراده انسانی و برخاسته از حکمت لایزال خداوند است. به‌عبارتی خداوند سنت‌ها و قوانین خود را تشریع و برقرار می‌کند. در اینکه چه قوانین و سنت‌هایی را برقرار سازد، هیچ‌کس با او مشارکت ندارد. همچنین سنت ابتلا که این سنت از جمله سنت‌های مطلق خداست. انسان‌ها چه بخواهند یا نخواهند، این سنت درباره همه آنها اجرا خواهد شد. در جریان غزوه احد، خداوند از همین سنت یاد می‌کند. آنگاه که مومنان که به‌سان کافران زخم برداشتند، خداوند می‌فرماید دلیل این وضعیت خالص‌سازی مومنان و نابودسازی کافران است (آل‌عمران/ ۱۴۰-۱۴۲).

به‌نظر می‌رسد از جمله اموری که انسان در تغییر و تبدیل آن نقشی ندارد، سرانجام تاریخ است؛ یعنی او اراده کرده است سرانجام تاریخ از آن مستضعفان و صالحان باشد. پس وقوع آن قطعی است و ظاهر آیات چنین است که تغییر این منزلگه تاریخ امکان ندارد. اما نحوه تحقق این فرجام چگونه خواهد بود؟ آیا تحقق حکومت صالحان خارج از اراده انسان است یا مشروط به اراده او؟ آیا در تحقق فساد فراگیر اراده انسانی دخالت دارد یا اگر انسان‌ها به این نقطه نرسند، خداوند جهان را به این نقطه با اراده خود خواهد رساند؟

در پاسخ باید گفت اراده انسان در این روند قطعا نقش‌آفرین است و خداوند با توجه به علم به آینده و سرنوشت بشر که به‌سوی ظلم و فساد فراگیر خواهد رفت، ظهور منجی و حکومت صالحان را به‌عنوان سنتی قطعی معرفی کرده است. ناگفته نماند که انسان می‌تواند تحقق بعضی از سنت‌ها را برای مدت کوتاهی تغییر دهد، اما امکان تغییر خود سنت قطعی الهی وجود ندارد. در نتیجه انسان فقط می‌تواند با اراده خود زمان تحقق فرجام تاریخ را به تأخیر اندازد یا مقدم دارد اما تحقق آن را نمی‌تواند عوض کند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار سعی شد که به نقش خداوند در تاریخ پرداخته شود که قرآن کریم به‌عنوان کلامی وحیانی ۳نقش عمده را در مورد خداوند مطرح کرده است: نقش اطلاعی خداوند از اعمال بشر(اطلاع صرف نیست)، نقش خداوند در پس اعمال بشری که می‌توان آن را عکس‌العمل اعمال انسان‌ها مطابق قانون الهی دانست و نقش‌های مستقل از اعمال انسانی که در نهایت می‌توان از همه اینها به نقش‌های سه‌وجهی خداوند در تاریخ یاد کرد.

هرکدام از این نقش‌ها در بستر تاریخ قادر است تغییرات و تحولاتی را پدید آورد. آگاهی بشر از این نقش‌ها که در قالب سنت‌های الهی از آنها بحث می‌شود به علاوه دخیل دانستن اراده انسان در تاریخ، قدرت آینده‌نگری را به انسان هدیه می‌دهد. به این معنا که انسان می‌تواند احتمال دهد درصورت عدم‌دخالت عوامل دیگر چه اتفاقی در آینده - دور یا نزدیک- رخ خواهد داد و از این‌رو انسان می‌تواند با تغییر سبک زندگی خود در ساحت فردی و اجتماعی، آینده دیگری را رقم بزند. اینگونه ما در دام مشیت‌گرایی افراطی هم نیفتاده و دخالت انسان در سرنوشت خودش و قوانین حاکم بر آن را شناخته‌ایم.

اندیشه راهبر

این تاریخ ماست!!

رهبر معظم انقلاب: اگر به تاریخ کشورمان از هزارها سال پیش تا امروز نگاه کنید - از آن وقتی که تاریخ مدون داریم - می‌بینید حکومت فردی مطلقه دیکتاتوری، حکومت یک جمع معدود با ریاست یک فرد بر عامه مردم، بدون اینکه عامه مردم اندک اختیاری در اداره این کشور داشته باشند، داشته‌ایم. این، تاریخ ماست. سلطنت‌های ما، همه از این قبیل بوده‌اند. آن پادشاهانی که ما آنها را احترام‌شان هم می‌کنیم؛ پادشاهان مقتدر غزنوی، سلجوقی، بعد بیایید تا برسید به دوران صفویه؛ شاه‌عباس، شاه اسماعیل، شاه‌طهماسب، آنها هم همین‌جور بودند. اینها پادشاهان خوب ماینند؛ اما همین پادشاهان خوب، چه‌جوری این مملکت را اداره کردند؟ سجل و شناسنامه این مملکت از لحاظ اداره حکومتی چیست؟ این است: یک نفر در رأس، همه مطیع او. و این مجموعه، اداره‌کننده کل سرنوشت این کشور هستند و آحاد مردم هیچ تأثیری ندارند و مملکت مال اینهاست. پادشاه به وزرای خودش می‌گفت: نوکران من! نوکرش هم بودند. واقعش هم همین بود. ناصرالدین شاه و محمدشاه و فتحعلی‌شاه و بقیه و بعدی‌ها حتی به وزراشان، به صدراعظم‌شان می‌گفتند: شما نوکر خوبی هستید! فرهنگ سیاسی در کشور این بود. وقتی که نخست‌وزیر و وزیر، نوکر شاه‌اند، رئیس فلان اداره، گفت: جایی که شتر بود به یک غاز/خر، قیمت واقعی ندارد! مردم هم که مثل «هباء منبثا»؛ هیچ. مملکت متعلق به یک جمع معدود و در حقیقت متعلق به یک فرد بود. این تاریخ ماست.

۱۳۸۶/۰۸/۳۱

پادشاهان دوران قاجار، دشمن عمل فردی دین نبودند؛ دشمن نفوذ دین بودند. همین «فتحعلی‌شاه» و «محمدشاه» و اینها هم که در شرح حالشان می‌خوانید شب جمعه، فتحعلی‌شاه یک آخوند مخصوص داشت که می‌آمد برایش دعای کمیل می‌خواند؛ اگر یک دینداری، اندکی با قدرت و سلطنت او اصطکاک پیدا می‌کرد یا در محیط کار او خودی نشان می‌داد، با مشت می‌کوبید توی مغز دین و دیندار. این‌طوری بودند اینها! محمدشاه نیز همین گونه بود. «ناصرالدین شاه» هم از همه‌شان بدتر بود. «مظفرالدین شاه» نیز همینطور بود. اینها در عمل شخصی خودشان، تدین ظاهری داشتند. به دوران پهلوی که رسید، به کلی همه‌چیز از بیخ و بن کنده شد. ۱۳۷۲/۰۵/۰۷

کتاب اندیشه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست

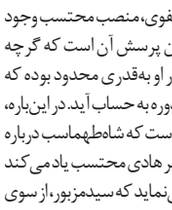

کتاب مذکور تألیف مورخ معاصر رسول جعفریان به زبان فارسی است و تمام مقالات ایشان را دربرمی‌گیرد که در یک مجموعه ۳ جلدی در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد.

مجلدات سه‌گانه کتاب مشتمل بر ۴۰ فصل است که ۱۱ فصل آن در جلد اول، ۱۶ فصل آن در جلد دوم و باقی فصول در جلد سوم آمده است. هر یک از فصل‌ها با یک مقدمه یا درآمد آغاز و مشتمل بر زیرفصل‌ها و عناوین متعددی است.

نویسنده در مقدمه کتاب، به اهمیت دوره صفوی در بازیابی کاربرد «ایران» پس از قرون متمادی اشاره می‌کند. به اعتقاد وی، پس از ظهور اسلام طی ۹ قرن نخست هجری، به لحاظ سیاسی، به‌صورت کشوری مستقل، وجود خارجی نداشته و ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی مستقل، در دوره صفوی، صورت پیش از اسلام خویش را بازیافت. در این دوره، هویت ایرانی، طراحی جدیدی یافت که می‌توان از آن با عنوان «مسلمان شیعه ایرانی فارسی زبان» یاد کرده و آن را بر بیشتر ساکنان ایران زمین تطبیق کرد؛ چه، حتی سنیان ایران نیز، گرایش شیعی داشته و دارند. تفاوت عمده ایران صفوی با دوره پیش از آن، در نقشی بود که این بار، مذهب شیعه در هویت جدید برعهده داشت. در یک جمله می‌توان، دوره صفوی را نقطه قوت تاریخ کشور ما به‌حساب آورد؛ چرا که وقتی دولت صفوی قوام گرفت و آنگاه که تثبیت شد، تحول عمیقی را در ایران آغاز کرد.

گذشته‌پژوهی

منصب «محتسب»

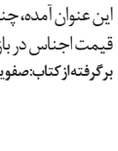

از دیرباز، کار امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی، برعهده محتسبان بوده است. در این‌باره، آگاهی‌های فراوانی از دوره‌های مختلف تاریخی در دنیای اسلام در دست داریم. آنچه اکنون در پی آن هستیم، این است که آیا در دوره صفوی، منصب محتسب وجود داشته است یا نه؟ پاسخ اجمالی ما به این پرسش آن است که گرچه چنین منصبی وجود داشته اما حوزه کار او به‌قدری محدود بوده که نمی‌توانسته است منصب مهمی در این دوره به حساب آید. در این‌باره، نخستین اشاره‌ای که در اختیار داریم آن است که شاه‌طهماسب درباره توبه‌خود در سن بیست سالگی، از سیدمیر هادی محتسب یاد می‌کند که به‌دست وی توبه کرده است. چنین می‌نماید که سیدمزبور، از سوی خود شاه، مقام محتسبی را داشته و این منصب، به نوعی با کار امر به معروف و نهی از منکر ارتباط داشته است. در عین حال، این نقل، لزوما به این معنا که محتسب، تشکیلاتی برای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه داشته است، نیست. بعدها در اواخر قرن یازدهم هجری، محقق سبزواری (۱۰۹۰ م) در ادامه بحث امر به معروف و نهی از منکر و بیان وظیفه شاهان در این زمینه، از جمله کارهایی را که بر سلطان لازم می‌شمرد، تعیین محتسب است. وی می‌نویسد که باید «پادشاه در اطراف ممالک محروسه، مردم امین دیندار خداترس معین نماید که در ازاله منکرات و دفع بدع و محرّمات سعی نمایند و این جمع را محتسبان گویند. و محتسب در قدیم‌الایام جهت این نصب می‌نموده‌اند که هرجا بدعتی و حرامی ببینند در ازاله و رفع آن بکوشند و اگر خود عاجز باشند، به حکام شرعی و عرفی اعلام نمایند و ایشان نیز از جانب پادشاه مأمور به تقویت آن جمع باشند.» آنچه در تذکره الملوک میرزا سمیعا - به‌عنوان کتابی از آخرین سال‌های دولت صفوی درباره مناصب موجود در این دولت - درباره حسبه آمده، آن است که شغلی و منصبی با عنوان محتسب الممالک وجود داشته است. از توضیحاتی که ذیل این عنوان آمده، چنین به‌دست می‌آید که کار محتسب، تنها نظارت بر قیمت اجناس در بازار و جلوگیری از گرانفروشی بوده است.

برگرفته از کتاب: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، نوشته رسول جعفریان